



info@khorasannews.com

به بهانه روز مادران شهید مادر وامیدی که در قاب نشسته‌است



سخت است از خود گذشتن. باید بزرگ بزرگ شد تا بتوان از خویش گذشت. باید به در کی تازه از زندگی و حیات مبدأ و معاد رسید تا بتوان از خود گذشت چنان که شهیدابه این مقام والا رسیدند در روزگاری که بسیاری از ما از صدای گلوله در فیلم‌ها هم بر خویش می لرزیم، لرزه در پشت دشمن انداختند. بزرگ بودند و بزرگ آن قدر که هر چه نگاه مان را به آسمان بدوزیم باز در ک عظمت شان ناتوانیم. آنان از خود گذشتند و راه بقا را در فزای الهی یافتند و رفتند اما گاهی از 'خود' گذشتن با همه دشواری‌ها و سختی‌هایش آسان می‌شود در برابر وقتی که باید از «جانان خود» گذری. رفتن آسان می‌شود وقتی قرار باشد بمانی و همه دلخوشی‌ات را در قاب رو به قبله گذاری. وقتی در تنگنای روزگار و غربت مهربانی، همه تکیه گاهت یک قاب عکس باشد. قابی که برخی به آنجا می‌روند، کم رنگ و حتی بی رنگش می‌خواهند و برخی بی رحمانه می‌خواهند آن را ترازوی مطامع گروهی و منفعتی خویش بگذارند. وقتی در این هولناک روزگار باید همه توانت را به دستان لرزانت بدهی تا آن قاب را حفظ کنی. آن هم نه برای خود که برای روشنائی درفاهای این سرزمین و حتی برای استمرار نور در همه جهان. کارت دارد سخت‌تری می‌شود باید امانت دار تاریخ و انسانیت در عصرها و نسل‌های آینده هم باشی. بله، سخت است ماندن و پای پیمان ایستادن. من با همه وجود این دشواری را حس می‌کنم بنابر این با احترام به مادران شهدا برمی‌خیزم که یک ماموریت الهی به پهنای همه عمر و طول همه آرزوهایشان را به بهترین نحو انجام دهم. در آغاز این ماموریت، به پرورش نسلی ممتاز و برگزیده شده، همت می‌کنند و همه امید خود را به آنان می‌بندند که لحظه به لحظه بزرگ می‌شوند و هزینه این ساخت زیبا را با سوختن خود می‌پردازند و... اکبر که این سوختن با چه عشقی انجام می‌شود تا جایی که وقتی فرزند به جنتهای رشادت می‌رسد، پدر و به ویژه مادر، نیمه‌راه کھولت و کوتاه شدن را هم پشت سر می‌گذارند اما مهر و محبت شان به فرزند، همچنان جوان می‌ماند. با همین مهر پیری ناپذیر و محبت تام و تمام آنان را رزم جامه‌ای می‌پوشانند و به معر که می‌فرستند که شاید همان جامه کفن شان هم بشود. شاید همان پیراهن «کهنه» هم شده باشد، کسی چه می‌داند نسلی که می‌خواهد با عاشورا ادامه دهد چه شکوهی خواهد یافت حتی با «کهنه پیراهن» آن کهنه پیراهن را زینب(س) به مولایمان داد و این کهنه پیراهن‌ها بر تن هزار زخم جوانان ما به دست مادر می‌رسد و خدای داند چه می‌کشد مادر و حضرت خداوند می‌تواند پاداش بدهد این از جان خویشتن گذشتن را اما ما را دینی بزرگ بر ذمه است در برابر مادران شهدا که باید به سلوک و سبک شهدا ادا کنیم. ان شاء...!

معرفی کتاب

شناگر هور



گروه پلاک عزت – چقدر خوب است تا وقتی که بزرگان و آنان که ما دوستشان داریم تا آن زمان که در میان ما هستند بشناسیم شان، کتاب‌ها و فیلم‌های مستند و گزارش‌های مطبوعاتی دقیقاً چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارند.

یکی از آثاری که توانسته از عهده این وظیفه به خوبی برآید، کتاب «شناگر هور» است که روایتی از زندگی روزشکار جانباز «محمد محمدی» را پیش‌روی مخاطبان قرار داده است. سیده محدثه ذهنی را د به عنوان نویسنده این کتاب در اثری که به همت معاونت فرهنگی و اجتماعی و مدیریت تربیت بدنی شهر داری مشهد منتشر شده است، تلاش کرده راوی صادق خاطرات و زندگی فردی، اجتماعی و جهادی جانباز محمد محمدی باشد. این جانباز ۷۰درصد که رتبه‌های متعدد قهرمانی رشته شنا در مسابقات بین‌المللی را در کارنامه دارد در مقدمه این کتاب نوشته است: «چقدر خوب که دوباره این فرصت پیش‌آمد تا بر مرور خاطراتی که سال‌هاست در گوشه گوشه ذهنم آرام گرفته بودندو حتی روی بعضی نیز غبار فراموشی نشسته بود، دوباره فرصت بازگو کردنشان را یافتم و بار دیگر زنده شدند. به ویژه بخشی که مربوط به روزهای دفاع مقدس و یاران سفر کرده است...» نویسنده این کتاب در ۱۹۰ صفحه روایتی خواندنی از چهار سالگی جانباز محمدی از کوچه‌باغ‌های شان‌دیز مشهد تا روزگار امروز سوزه‌اش را به رشته تحریر در آورده و اثری دوست‌داشتنی را به مخاطبان خود عرضه کرده است. «شناگر هور» زمستان ۱۳۹۵ توسط انتشارات ققنوس چاپ شده است.

حدود ۱۷ شهید از رزمندگان فاطمیان برای حفظ این موقعیت منحصربه‌فرد جبهه مقاومت، جان خود را فدا کردند، اما اجازه ندادند دوباره این منطقه چنگ تروریست‌ها بیفتند. در نهایت فاتح در حال و هوای ایام فاطمیه سال ۹۳، در تل قرین؛ ۱۵ کیلومتری حائل مرز اسرائیل همراه با فرمانده خود ابوحامد همزمان در یک مکان به شهادت رسید.

ابوحامد می‌گفت: «آرزوی ما فاطمیان مقابله وودررو با رژیم غاصب اسرائیل است... فاطمیان در سوریه در حال تمرین است و قطعاً بعد از تمرین در سوریه، نه تنها در افغانستان و هر کجای این کره خاکی بلکه سراغ اسرائیل هم خواهیم رفت... و آن وعده الهی حضرت روح... را محقق خواهیم کرد. اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود. تقریباً همه همزمان فاتح و ابوحامد می‌دانستند که آن‌ها دشمن در چه یک جامعه بشریت و انسانیت را در تمام دنیا، رژیم صهیونیستی می‌دانند که به واقع هم چنین بود. اسرائیل نه تنها در پی فلسطین که به دنبال غصب تمامی ملت‌های آزاد است. در تمام آشوب‌ها، درپای صهیونیست‌ها وجود دارد و در بسیاری از موارد حتی از ظرفیت مسلمان‌های ناآگاه علیه خود مسلمان‌ها استفاده کرده و نقشه‌های شوم خود را پیش برده‌اند. همین ظلم‌های بی‌شمار این رژیم غاصب بود که باعث شده بود آرزوی همیشگی فاتح به گواه همزمانش نابودی اسرائیل باشد و بزرگ‌ترین افتخار را آن می‌دانست که در این نابودی حضور داشته باشد. در نهایت هم فاتح و ابوحامد در جهاد در راه خدا به فیض شهادت رسید.

هر چند چند سالی از شهادت فاتح و ابوحامد می‌گذرد، اما مسیری که آنان در قدم گذاشتن بر آن از دیگران سبقت گرفتند و در صدر رزمندگان افغانستانی مدافع حرم، پرچم فاطمیان را به دست گرفتند همچنان وجود دارد. مسیری که برای شیعیان افغانستانی، انتخاب جهادی آگاهانه را در بر داشته و شهدای بسیاری را تقدیم اسلام کرده است. روشن است که این مسیر باید برای تمام ملت‌های آزاد جهان ادامه داشته باشد. هر کسی که به ظلم و تعدی رژیم غاصب اسرائیل، انحصار طلبی آمریکا و خونخواری تروریست‌های تکفیری منطقه اشراف و آگاهی داشته باشد، از آن نمی‌شنیند تا قدرت‌های زورگو او را هدف بگیرند. نجات بخشی از انسان‌ها و مقابله با متجاوز به مثابه مبارزه رودر رو با دشمنی است که به دیوارهای خانه‌ات رسید است، دشمنی که می‌دانی تا او را ادب نکنی، آرام نمی‌نشیند و رویاهای زیادی برای غصب تمامی مسلمانان و شیعیان جهان در سر دارد. راه ابوحامد و فاتح برای همه رزمندگان مقاومت تا پیروزی نهایی ادامه دارد.... منبع: تسنیم



که موقعیت راهبردی و حساسی دارد و این حساسیت به دلیل نزدیکی ۱۵ کیلومتری به مناطق اشغالی فلسطین است. این نزدیکی باعث شده بود که تروریست‌های مورد حمایت رژیم صهیونیستی این نقطه را به عنوان مرکز ثقل دیده‌بانی و برای اشراف بر دیگر مناطق انتخاب کنند. همه این‌ها دلایلی بود که توجه‌تمرکز بر تل قرین بیش از دیگر مناطق قرار بگیرد. وقتی تل قرین توسط رزمندگان فاطمیان آزاد شد، دشمن آشفته‌شد و تحمل این شکست برایش خیلی سنگین بود تا جایی که برای به دست آوردنش دست به عملیات‌های مختلفی زد.

پرواز دوفرمانده

برخی فرماندهان مقاومت نقل کردند که وقتی تل قرین به تصرف رزمندگان مقاومت درآمد، شاهد بودیم که چگونه موشک‌ها یکی پس از دیگری از سوی مناطق اشغالی فلسطین به تل قرین شلیک می‌شود و این یعنی اسرائیل مستقیم وارد جنگ شده بود. هر چند

ناپذیری برای دفاع داشتند. ابوحامد و فاتح در کنار از کهنه چریک‌های جنگ‌های افغانستان در شهر یور ۹۲ به شهادت رسید. بعد از شهادت شهید حسینی، گزینه‌های مختلفی برای جانشینی ابوحامد که سابقه جهادی در خشان داشت مطرح شد، اما ابوحامد، فاتح را به دلیل توانایی‌های علمی و شخصیتی انتخاب کرد.

تجربه و قدرت جوانی

در واقع یک رزمنده کهنه کاری چون ابوحامد که حالا فرمانده همه نیروها بود، یک جوان خوش فکر و با انرژی همچون فاتح را جانشین خودش قرار می‌دهد. دو بازوی تجربه و قدرت جوانی در عمل یکدیگر را تکمیل کردند و در صدر مدافعان حرم افغانستانی قرار گرفتند. شخصیت کاریزماتیک و با صلابت ابوحامد در کنار روحیات جوان پسند فاتح، کمبودی را در فاطمیان باقی نمی‌گذاشت. رزمندگان قدیمی و جدید همه با هم در کنار این فرماندهان خوش فکر، انگیزه و وصف

بود که جانشین ابوحامد به نام سیدحسین حسینی از کهنه چریک‌های جنگ‌های افغانستان در شهر یور ۹۲ به شهادت رسید. بعد از شهادت شهید حسینی، گزینه‌های مختلفی برای جانشینی ابوحامد که سابقه جهادی در خشان داشت مطرح شد، اما ابوحامد، فاتح را به دلیل توانایی‌های علمی و شخصیتی انتخاب کرد.

فاتح که بود؟

فاتح چه کسی بود؟ طلبه جوانی که وقتی عزیمت هموطنان افغانستانی‌اش برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) را شنید، شرایط خوب برای ادامه تحصیل با بورسیه مسکورا را هر دو با شوق خود را به همزمانش در تیب رزمندگان افغانستانی فاطمیان رساند. چند ماهی از تشکیل فاطمیان و حضورش در سوریه نگذشته حضور داشت ...

روایت‌هایی از زندگی شهید جاوید الاثر «سید علی اصغر صالح شریعتی»

مثل یوسف گمگشته

لازم، عراقی‌ها بار دیگر خرمشهر را اشغال کردند. این‌ها آخرین اخباری بود که ما از اصغر به دست آوردیم و بعد از آن ایشان مفقودالاثر شد... این روزها، روزهای آبان‌سال ۵۹ بود...

اصغر و آقای

فرماندار «فریور باتمانقلیچ» فرماندار آبدان در دوران قبل و شروع جنگ تحمیلی نیز حرف‌هایی شنیدنی درباره سیدعلی اصغر دارد. او می‌گوید: هر بار که به آبدان می‌آمد از من که فرماندار بودم چیزی می‌خواست. اوایل فقط ماشین می‌خواست. همیشه هم با شوخ طبعی خواسته‌اش را به کرسی می‌نشانند اما این آخری‌ها زورگو شده بود (می‌خندد) و می‌گفت شما که این جا در ستاد در برش‌های دیگری از خاطرات پدر ا پسر آمده است: نشستاید و نمی‌دانید در خرمشهر چه خبر است و توپ و تانک دشمن چه می‌کند، قتل عام را انداخته‌اند. او ادامه می‌دهد: آخرین خودرویی که بر زپاری من بود یک لنردور از کار افتاده بود که به زور راه می‌رفت. یک روز آمد و گفت ماشینت را بده. به شوخی به او گفتم اصغر مثل این که تو فقط ماشین فرماندار را می‌پسندی. ماشین‌زپری من به در درجنگ نمی‌خورد و باید به دنبال یک ماشین درست و حسابی باشی. ضمن این که من باید مرتب به جبهه‌ها سرکشی کنم و یک ماشین لازم دارم اما اصغر کوتاه نمی‌آمد و اصرار و عجله داشت.

فرماندار وقت آبدان می‌گوید: با اعضای ستاد مشورت کردم و همه به نفع او رأی دادند. آقای جعفری شهردار آن زمان آبدان گفت من یک وانت شهر داری را به شما می‌دهم و من هم قبول کردم.



بود با پیش‌نمازی رهبر معظم انقلاب در مسجد امام حسن(ع) و اصغر هم به گروه دوستانش در این مسجد پیوست. او در زمان دانشگاه در آبدان هم رابطه خوبی با انقلابیون و فعالیت‌های آن‌ها برقرار کرده بود. در دی‌ماه سال ۵۷ یک‌ماه به زندان افتاد اما بعد از آن آزاد شد و در زمان اوج انقلاب در آبدان بود. در برش‌های دیگری از خاطرات پدر ا پسر آمده است: انقلاب که پیروز شد او به عنوان مهندس در پالایشگاه آبدان مشغول به کار شد. بعد هم دوران سربازی را سرود کرد. آقای ری شهری اوزا به عنوان دادستان ارتش در خوزستان منصوب کرد. او هم‌زمان مسئولیت سیاسی عقیدتی و نیز فرماندهی دژ خرمشهر را بر عهده داشت و عضو مؤثر دادگاه انقلاب هم بود. فرماندار آبدان هم او را به عنوان معاون سیاسی خود قرار داده بود و علاوه بر این‌ها مسئولیت تشکیل‌های دینی آبدان را هم عهده دار بود. در ایام اوج نبرد با

بعثی‌ها خبر آوردند اصغر با همان ۵۰ نفر نیرویی که داشته با عراقی‌ها جنگیده است. دکتر شبیانی در سالگرد دفع‌حصر آبدان مقاله‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی نوشت و در آن به شجاعت‌های اصغر اشاره کرد و نوشت اصغر سه مرتبه خرمشهر را از دست عراقی‌ها پس گرفت اما به دلیل کمبود نیروهای مقاوم امکانات

مهدی عسکری –قصه‌اش به یوسف گمگشته‌ای می‌ماند که عطر خوش بوی پیراهنش در تمام شهر پیچیده اما سال‌ها پس از رفتنش، چشم انتظاری آمدنش هنوز به جمال وصال روشن نشده. پس از گذشت سال‌ها از آزادی خرمشهر و سال‌ها پس از پایان دفاع مقدس، هنوز هم رد و نشانی از فرمانده شهید جاوید الاثر «سیدعلی اصغر صالح شریعتی» که در روزهای ابتدایی نبرد با دشمن از فرماندهان مقاومت ۳۴ روزه آزادی خرمشهر بود، نیست. انگار قصه شهادت او در آخرین روز مقاومت در خرمشهر با عروج روح و جسم یکی شده...

رمضان به نیمه رسیده بود که صدای شیرین طفلی خندان فضای اتاق عمل بیمارستان را پر کرد. روز میلاد امام حسن مجتبی(ع) بود و شادی خانواده عالم فاضل، آیت... سیدمیرزا احسن صالح شریعتی با تولد «سیدعلی اصغر» چندین برابر شده بود. سال ۱۳۳۸ بود و هنوز مانده بود تا زمزمه‌های انقلاب خیلی جدی شود. خانواده این عالم و ارسته از همان بدو تولد فرزندان برای تقوا و علم درانه‌هایشان سنگ تمام می‌گذاشتند و در ست به همین دلیل بود که سیداصغر در سال ۵۳ یعنی در زمانی که فقط ۱۵ سال داشت دیپلم گرفت و در دانشگاه شرکت کرد و دانشگاه‌های معتبری همچون صنعتی شریف، نفت آبدان و دانشگاه تهران قبول شد اما او به دلایلی دانشگاه نفت آبدان را برگزید.

مرحوم پدر این شهید گر انقدر درباره فرزندش این گونه می‌گفت: پسر من اصغر فرزند دوم از اولاد ذکرم بود. در ۴ سالگی او را برای ادامه تحصیل به مدرسه جوادیه فرستادم. پیشرفت تحصیلی‌اش خوب و حافظه خیلی قوی داشت. سال اول که آن جا بود در مدت شش ماه جزء سی‌ام قرآن را حفظ کرد.

آخرین خبرها از اصغر

یادگارهای کلامی پدر از فرزند ساعی و نمونه‌اش کم نیست: آن قدر شعر از حفظ بود که با هر کس مشاعره می‌کرد پیروز می‌شد. استعداد عجیبی در حفظ شعر داشت و همه را شگفت‌زده می‌کرد. تمام دوران قبل از دبیرستان شاگرد ممتاز بود و راهی دبیرستان فردوسی در خیابان دانش‌شد. آن روزها مصادف شده